

شجریان عین تعلیق است



نورالدین زرین‌کلک: توصیف صدای محمدرضا شجریان (و هم همایون) به قلم من فقط با قیاس آن با نستعلیق و تعلیق شاید میسر باشد. از زمانی که دانستم شجریان خوشنویسی می‌کند و نمونه‌های خط او را دیدم، ناگهان این دو هنر، آواز و خط او چنان همسان و هم‌ریشه به چشمم آمد که گریزی از آن نیافتم‌ام و هرچه بیشتر در این باب اندیشه کردم، آن را درست‌تر یافتم. شاید، شاید و تنها شاید بعد روان‌شناسی این حس در آن نکته باشد که تمام کودکی به دست پدر نگاه می‌کردم که چگونه «سین» را مانند آبشاری روی کاغذ می‌سُراند و چه زیبا شکم «عین» را مانند زنان حامله برآمده می‌کشید و «پ» و «ف» و «کاف» را ردیف و منظم می‌چیند که گویی قایق‌هایی در ساحل منتظر حرکتند. از سوی

دیگر، پدرم مثل بیشتر مردان روزگار خود موسیقی اصیل ایرانی را می‌شناختند و اگر صدایی با سازی داشتند، می‌خواندند یا می‌نواختند. پدرم در خلال زمزمه‌های آواز برایم می‌گفت این چکاوک است در همایون یا آن جامه‌دران است در بیات اصفهان یا حجاز است در ابوعطا و بعدها من در نستعلیق «سین»‌های دندان‌دار را به مثابه فرود آرام و پله‌پله شجریان می‌شنیدم و شاهین را فرازی در همایون. سال‌ها و دهه‌ها بعد که کار هنر و نقاشی شد اصل من، دیدم کلمات و حروف نه‌فقط هرکدام موسیقی و ریتم و آهنگ دارند، بلکه صاحب رنگ نیز هستند. مانند «کاف» که نارنجی است و «جیم» که بنفش است و «ه» صورتی و «واو» زرد و «قاف» قرمز است و از این قبیل. «الف» حتما سفید است و «سین» سبز و «ضاد» سیاه و «کاف» نرم است و «شین» شیرین و «خ» تلخ است. «میم» مشخص است و و و و حکایت همچنان باقی است.



علی نصریان: اهمیت شجریان در تاریخ موسیقی ایران، ابعاد مختلفی دارد. اولین بُعد، صدای اوست که از کیفیتی منحصربه‌فرد برخوردار و دلنشین و مطلوب است. اهمیت دیگر شجریان این است که از درجه‌یک‌ترین استادان زمانه خود تعلیم دیده و گوشه‌ها و نواها و ردیف‌های موسیقی سنتی ایران را از امثال مه‌رتاش و برومند فرا گرفته و تحصیلات کاملی در زمینه موسیقی ایران دارد. بُعد دیگر او، پژوهش‌ها و تحقیقاتی است که در زمینه موسیقی نواحی و اقلیم‌های مختلف ایران داشته و گوشه‌های مهجور آواز ایرانی را شناخته و احیا کرده است. بُعد دیگر هنر او، شاگردانی است که به‌نیکی تربیت کرده و از این طریق آگاهی و دانشش را به نسل بعد از خودش انتقال داده است. شجریان هنرمندی جامع‌الاطراف و موسیقی‌دان و

جاودانی‌ترین صدای ایران

او به‌جای ارتشسی در صحن امام رضا(ع) دفن کردند و آن ارتشی را در قبرستان گمنامان به نام گلشور به خاک سپردند!

خانواده آن والامقام وقتی برای آخرین دیدار کفن را از روی او پس زدند، چیکي چیکي ننه‌خانم را دیدند. جا خوردند و خواستار بیرون آوردن جنازه شدند اما... حکم بر این است: جنازه‌ای که در قبری رفت نمی‌توان جایش را تغییر داد! و شد میهمان همیشگی امام هشتم. من فقط چند تصویر بیشتر از

ستاره‌ای که شماید

فاطمه معتمدآریا: میان ستارگان آسمان، آنکه از همه پرنورتر است، نگاهت را می‌رباید، آنکه نور و بزرگی را معنای دیگری می‌بخشد، شما ستاره پرنور آسمان هنر ایران هستی و ما از شما ابدیتی ساخته‌ایم...! مانا و درخشش باشید.



مقامشان، پادشاهی مهر

حبیب رضایی: برای باغ از عطر باران، برای دریا از آبی زلال، برای شب از نور ماه و برای صبح از جلای آفتاب گفتن را چه سود؟ نه؟

چه گفتن و چه شگفتی که حدیث هزارباره دل‌های بی‌تاب وطن است از یکانه خسروی بی‌مثال و تک‌سیاوش پرجلال. شاید باید دعا کرد که به‌سوی خدا نیاز و نمازبردن از بهر او که صدای عطاده‌اشده‌اش، «ربنای» ساخته که اگر کفر نبود، می‌شد گفت خدا را به پای سفره افطار هر درویش روزه‌داری در این سال‌ها

میهمان کرده است، چه گویی که عالم به عالم را تازه آید؟ میلادشان آغاز مهر است



مقامشان پادشاهی مهر و حضورشان شکرانه مهر. سعادتى بر این صاحب قلم جاری بود که به روی ماهشان نگاه کند و از نای جان بگوید: آقا، نفستان برکت است و به خدا که قدرش را می‌دانیم.

«رنا»، دم اسدار را گرم و گرم‌تر و چشم و گوش ما را به جمال و صدایشان معتبرتر و نام ایران را به این ثروت، غنی‌تر «نگهدارید». باقی‌بقایشان. آمین و همین.

ویژه زادروز شجریان

احیاگر گوشه‌های مهجور

استاد و آوازخوانی درجه‌یک است. دو موسیقی‌دان بر من تأثیری فوق‌العاده داشتند؛ یکی غلامحسین بنان و دیگری محمدرضا شجریان. این دو نفر در زمینه آواز ایران در نهایت زیبایی و صحت و کمال عمل کردند. به موسیقی اصیل ایران معتقد بودند و سرمایه‌های بسیار ارزشمندی در این زمینه برای نسل‌های بعد از خود باقی گذاشتند تا راهشان تداوم داشته باشد و در این آشفته‌بازار هجوم فرهنگی غرب و شرق، هویت ملی ما به واسطه خواندن اشعار شاعران بزرگ فرهنگ و زبانمان، حفظ شود. البته افراد بسیار دیگری نیز در این راه مجاهدت کردند: صبا، علینقی وزیری و... همه حق بزرگی بر گردن آواز ایرانی دارند، اما شجریان راه همه پیشینیانش را کامل کرد و راهی که بنان و دیگران پیموده بودند، را به سرانجام رساند. از خداوند متعال درخواست سلامت و صحت و عافیت برای او دارم تا همچنان پرتوان ادامه دهد و هنرمندانی بزرگ بیرواند و ما از صوت داوودی‌اش حظ ببریم.

قاری قرآن خوش‌صدایی که از حجره فرش‌فروشی پدرش می‌آمد؛ به نام محمدرضا. برادرم به عروسک و حرکت‌های او خیره می‌شده و محمدرضا محو تماشای مضارب‌زدن او و نوع خواندنش... او کسی نبود جز محمدرضا شجریان... بعدتر سیاوش... و سپس بازهم محمدرضا شجریان.

جاودانی‌ترین صدای ایران! زیاترین صدای ایران! ماندگارترین صدای ایران! خسرو آواز ایران! محمدرضا شجریان!

غبار آینه برنمی‌تابد

مهدی هاشمی: تصویری دیدم از استاد شجریان، داشت به شاگردانش می‌گفت صداتون رو حبس نکنید، رها کنید، پرواز بدید! کاری که خودش می‌کنه، از چارچوب و سقف آواز گذر می‌کنه، صدای آسمانیش رو مثل بال پرندگان بلندپرواز در اوج، پرواز میده، جایی که حافظ گذر داشته...



او بالای نیم‌قرن صدای هنر ایران شد و ما را بر بال آوازهایش کجاها که نبرد. در هر گوشه و مقام و جالتی آوازهایش هم‌رنگ فضا و حال زمانه شد، هم‌صدای غریب دشت‌ها. در سوگ عاشقان بی‌مزار، باران را صدا زد و سرودهای میهنی‌اش وطن را به امید زنده کرد. در سبزی تهنایی خود، غمگناک‌ترین مویه‌ها را فریاد زد و عاشقانه‌ترین‌های مولانا را با شیدایی خواند. عارفی چون او پیداست که غبار آینه برنمی‌تابد. کشتی باده طلب می‌کند تا غریق دریای اشک نشود. گردنی به آن جان شیرین نرسد که در زیباترین جای قلب‌های ما جا دارد.

سکوتم آرزوست

حمید پورآذری: تمام حرف‌ها گفته شده تمام دوست‌داشتن‌هایتان تمام بی‌ظیری‌تان تمام آنچه تا به امروز شما استاد در حق آواز ایرانی کرده‌اید: تمام خاطرات ایران تمام لحظه‌های رمضان تمام شش‌دنگ صدایی که ما در آن غرق می‌شویم



حرفی نیست و تنها سکوت آرزوست تا با نوای آسمانی شما شکسته شود استاد آواز ایران محمدرضا شجریان سلامت و سلامت و سلامت باشید.

وراجغرافیایی او!

هنرمند - در هر رشته‌ای از هنر - اگر به چنین کهنکشتانی رسیده باشد، زمامدار برگزیده و بی‌زوال قلمروی احساس و ادراک انسان می‌شود. فارغ از نسل‌ها، موجودی «فرهمند» اما نه شیداکر و مختل‌کننده عقل و هوش! اما سخن دربارۀ «هنرمند» درانۀ زمانه ماست: «محمدرضا شجریان، «آوازخوانی» هنر است. او را «استاد کم‌نظیر هنر آواز ایرانی» می‌شناسند اما نه‌تنها این، بلکه او، «ذوالفقون» است: ادبیات و شعر و موسیقی و حکمت و عرفان را خوب می‌شناسد و عمری را در هوای این عرصه‌ها سپری کرده است. به کوشش و آموختن و آموزش‌دادن. همواره معاصر زمانه خویش بوده است. نه پس و نه پیش. نه در بند تکرار ملال‌آور گذشته و نه در وادی کُژ و کوژ و سربار زواله هویت و فرهنگ سرزمین خویش. از اینها مه‌تر، شجریان «آنی» داشته است، حافظ‌وار که انگاری «محلّ انس خلوت و جلوت» و مردمان این سرزمین شده است. هرچه از دوران جوانی به این سو کام فراتر نهد، پخته‌تر، خواستنی‌تر و نافذتر شده است در جاری «روح جمعی» این سرزمین. همراه و همدم غم و شادی مردم زمانه‌اش بوده و هرگز عافیت‌جویانه از «درد مشترک» جامعه‌اش، برکنار نمانده است. این واقعیت پنهان و ناشناخته‌ای نیست که معیشت «شجریان عزیز ما» از رهگذر ارانه و آموزش هنر موسیقی و آواز فراهم شده اما ممانعت طبع ستودنی‌اش او را شایسته جایگاه «دلنشین» ایرانیان و حتی پارسی‌زبانان غیرایرانی کرده است.

استاد شجریان، هیچ‌گاه نه داعیه و نه کوششی برای امتیختگی با سیاست و قدرت نداشته است. هنرمند، اگر هنرمند باشد، حتی در اوج احساس تعهد نسبت به «درد مشترک» جامعه خویش، هیچ‌گاه «بازار بی‌اراده» کنشگران عرصه سیاست و قدرت نمی‌شود و کاری را که در تراز نقش هنرمند است، می‌کند. شجریان، همواره این‌چنین بوده است اما آنچه او را به آن شخصیت «هنرمند فراتاریخی و جاودانه» نزدیک کرده است، همواره در کنار هموطنان ماندن و در هوای آنان تنفس‌کردن و در خوشی و ناخوشی آنان سهیم‌بودن است. این را مردم ایران به خوبی و درستی دریافته‌اند. آوای شجریان، سال‌های سال است که رنگ و طعم و بوی «فره‌مندی» دارد بر کلام ایرانیان. این ویژگی، خواه کسانی از هر خاستگاهی، بی‌بسنند یا برنتابند، واقعیتی است انکارناپذیر. گواه می‌خواهند؟ همین امروز امکانی برای برگزاری یک برنامه در استادیوم آزادی را فراهم‌کنند که فقط استاد شجریان «مرغ سحر» بخواند یا آن فراز تلاوت «رَبنا» را. اکنون می‌خواهم به آن پرسش نخستین، پاسخ دهم که محمدرضا شجریان، کیست یا چیست؟ از حضرت حافظ مدد می‌گیرم و به استاد ارجمند و ذوالفقون هنر ایران‌زمین، محمدرضا شجریان می‌گویم: تو پیک خلوت رازی و دیده بر سر راه هست...

با آرزوی بهبودی و بلندی آفتاب عمر این گوهر گران‌مایه هنر ایران‌زمین.

پیام نسیم

آوای آزادی



زادروز آقای شجریان عزیز را تبریک می‌گویم، هنرمندی بکه و انسانی بزرگوار و شریف، کسی که همراه و غم‌خوار مردم کشورش است. با آرزوی سلامت او که صدایش به گوش همه ما آوای آزادی است.

در صفِ نیکانِ روزگار



مصطفی ملکیان

هنرمندی استاد بزرگ آواز و موسیقی ایران محمدرضا شجریان، قسط در این نیست که یکی از دل‌انگیزترین و خوش‌ناتوانین آواها را در گوش و دل جهانیان نشاند، هنرمندی او در این نیز هست که مخاطبان خود را با بخشی از ارجمندترین میراث‌های شعر و ادب پارسی آشنایی و انس و الفت داد و ما را همنشین بزرگانی همچون مولانا، سعدی و حافظ کرد؛ اما بزرگ‌ترین و گران‌قدرترین هنرش این بود که در صف نیکان روزگار ایستاد و نشان داد می‌توان به آدمیان با دستی زیبایی‌های هنری و با دستی دیگر نیکی اخلاقی پیشکش کرد.

خاطره «بیداد»



رضا داوری‌اردکانی

برای من بسیار دشوار است که درباره هنر و هنرمندان (مگر درباره شعر و شاعران آن‌هم با احتیاط) حکمی بکنم؛ آنچه درباره استاد آواز ایران آقای شجریان می‌توانم بگویم این است که او علاوه بر مقام بزرگش در آواز، موسیقی‌شناسی بزرگ است، امتیاز بزرگ دیگری را که کمتر به آن توجه شده، باید انس و آشنایی با زبان و درکی خارق‌العاده از موسیقی دانست. وقتی اولین‌بار «بیداد» را شنیدم یک لحظه به نظرم آمد که غزل‌سرای بزرگ، موسیقی‌شناس، حافظ و قاریِ قرآن در ۱۴ روایت، غزل «یاری اندر کس نمی‌بینیم» را با یاد «بیداد» سروده است. برایشان آرزوی سلامت و طول عمر دارم.

در کنار حسن یوسف و صبر ایوب



ما ایرانیان عادت داریم در حق هنرمندانی که دوستانشان داریم، غلو کنیم. غلو و مبالغه برخاسته از روحیه‌ای شاعرانه است و ما ایرانیان از این روحیه چیزی کم نداریم. اما این بی‌شک غلو نیست که بگویم محمدرضا شجریان اگر دو هزار سال پیش به دنیا آمده بود، امروز ما او را به ساحت اسطوره برده بودیم و به جای اینکه از صوت داوود ستایشش کنیم، شجریان را ستایش می‌کردیم. که می‌داند؟ شاید ۲۰۰ سال دیگر در فرهنگ ما صوت محمدرضا شجریان اسطوره‌ای شود در کنار حسن یوسف و صبر ایوب.

خواننده‌ای و گریه‌کرده‌ام

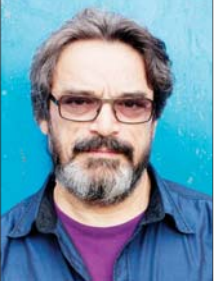


صدای تو را به چشم‌هایم می‌شنوم که خوانده‌ای و گریه کرده‌ام، صدایی که آواز همه پرندگان این سرزمین در آن آشنایانه کرده‌اند، صدایی که در جان مردم عاشق حل شده و نماینده فرهنگ ایران‌شهری است.

آستان جانان

مژده

حسین علیزاده



چه خوب که آمدی از ماهی که تو مهر آتی از مهری که تو بانگ آتی از آتی که تو آن آتی چه خوب که آمدی تا نفس تازه کنیم و بانگ براریم مژده ای دل فریاد عشق آمد مژده ای دل، عشق آمد.....

یار دیرین تاریخ، تولدت فرخنده باد.

شجریان از قبیل همین آینه‌هاست



سیدمحمد بهشتی

ما چو نایبیم و نوا در ما ز توست/ ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست (مولانا)

نخستین‌باری که به آن پیکرک سفالین مرد آوازه‌خوان موزۀ ملی که در کاوش‌های تپه گیان نهاوند پیدا شده و مربوط به هزارۀ سوم پیش از میلاد مسیح است برخوردم، حیرت کردم از اینکه مگر می‌شود این مرد، چند هزار سال پیش در حال خواندن آواز بوده باشد! دیری نپایید که باز از خودم پرسیدم اصلاً مگر می‌توانیم روزگاری را تصور کنیم که اهل این سرزمین سوز دلشان را به صدای خوش بیان نکرده باشند. اگر کمتر از یک سده است که می‌توانیم صداها را ثبت و ضبط کنیم در عوض بسیار بودند آوازهایی که شنیده شدند و ثبت نشدند؛ ولیکن ثبت نشدنشان به معنی زوالشان نیست. صداهایی که از سینه‌ای به سینه‌ای و از استاد به شاگردی منتقل شد و این‌گونه پایدار ماند. صلابتی که در این پیکره هست می‌گوید او خود هم متصل به ریشه‌هایی چندهزارساله است. تصور اینکه او استادی بوده و به شاگردانی درس آموخته و این تسلسل به امروز رسیده و یکی از ثمره‌های چشمگیرش استاد محمدرضا شجریان شده است، دشوار نیست. با این تعبیر استاد شجریان زبان حال بسیاری از صداهایی است که آمدند و رفتند و خاموش شدند و آن شعر و کلامی که به آواز می‌خواند چه از حافظ باشد و چه از مولانا یا گوشه‌ای از ترانه‌های محلی، در هر صورت تجدید آشنایی با حکمت‌های قدماست.

اما کاری که استاد شجریان با شعر مولانا و سعدی و خیام و ... کرده فراتر از بیان دوبارۀ آن به صدایی خوش است؛ این همچون کاری است که میرعماد با اشعار حافظ کرده است. غزلیات حافظ چون جواهری بوده که قریب به سه سده، انتظار دستان هنرمندی را می‌کشیده که چنانکه شایسته است تراشش دهد. خط میرعماد تلاؤل اشعار حافظ را دوچندان کرده است و اصلاً با خط میرعماد است که سخن حافظ شعر مجسم می‌شود و در ذهن و دل رسوب می‌کند و به یاد می‌ماند. به همین قیاس هر بار وقتی آواز مثنوی افشاری (این دهان بستی دهان‌ها بی‌شد/ کو خوردند لقمه‌های راز شد) را با صدای شجریان می‌شنوم، به این فکر می‌کنم که این شعر را باید همین‌طور خواند، پنداری مولانا این شعر را با همین وزن و آهنگ سروده است. ساده بگویم وقتی این آواز را می‌شنوم از حنجرۀ ایشان صدای زمزمه‌های مولانا به گوشم می‌رسد؛ آبی را که او روان ساخته از دست شجریان می‌نوشم، گویی او نی‌ای است که بر دهان مولانا قرار گرفته و صدای نفس‌های مولانا از خالخش به گوشم می‌رسد. پس وقتی مولانا می‌گوید او خودش نابی است که نوایش نه از خودش که از «اوست» «برایم مسجل می‌شود که تاثیر این نوا نه از صدای خوش شجریان است و نه حتی از قدرت بیان مولانا، بلکه از خلال این صدا و این بیان، «آوای دوست» به گوشم می‌رسد.

مولانا در مثنوی تعبیر زیبایی دارد: او سرودن مثنوی را همچون ساختن جویی می‌داند که قرار است آبش تا قرن‌ها آیدنگدان را مستقیض کند. بی‌شک جویی که مولانا و خیام و حافظ و سعدی و بزرگان دیگری چون ایشان، سده‌ها پیش ساخته بودند، نیاز به میراب‌هایی داشته؛ کسانی که در این مدت طولانی هر دم رآب را هموار کنند، سنگ‌ها و موانع را از مسیرش بردارند تا چیزی سد راهش نشود و هرچه زلال‌تر و بهتر به آینده برسد و گوارای وجودشان شود. یکی از بهترین میراب‌های این جوی، استاد شجریان است. حتما بزرگان فرهنگ ما از آن‌جتهی‌که شجریان باعث آب و حیات برای شجره‌های آوارزبانان امروزیان با آثارشان شده از او خوشنودند. هر قدر که بُعد و فاصله زمانی میان ما و قدما هست در صدای شجریان برداشته می‌شود و او می‌شود سطح تماس ما با آن گفته‌ها و اندیشه‌ها. می‌شود آن میوه خوش‌عطر و رنگی که ما را از سلامتی و زبایی درخت فرهنگمان مطمئن می‌کند. از نخستین کارهای استاد شجریان تا به امروز همه کارهایی که از ایشان شنیده‌ایم درخشان بوده؛ یعنی ایشان کار متوسط ندارد. به همین سبب هیچ تعریفی از ایشان اغراق نیست. سخن‌گفتن دربارهٔ ایشان خوانده‌ناخواه توصیفی شاعرانه می‌شود. پس همان بهتر که شاعران راجع به ایشان سخن بگویند. ضمن اینکه تعریف از شخصیت شجریان مثل این است که صدای خوش نی را به مجرایِ چوبین نسبت دهیم و از یاد ببریم که اصل این نوای زیبا از کجاست. اگر تعریفی از ایشان می‌کنیم من‌باب تهی‌شدن او از خودش است؛ چیزی که سبب شده احوالاتی در او حلول کند و او محمل بیان چیزهایی باشد که شوری در ما می‌انگیزد و حالی در ما پدید می‌آورد. لازم نیست خیلی با او صمیمی باشیم تا بفهمیم برای تجدید و به‌بیان آوردن این معانی لاجرم باید به مقام «بی‌خوشی» رسید و این صفت مخصوص آینه است؛ آینه از فرط بی‌خوشی است که به‌جای نقش خود، نقش‌های دیگر را نشان می‌دهد و در آن ظرفیتی پدید می‌آید برای انعکاس حقایق. ما در تجربهٔ تاریخی شاهدیم که جاها و کسان و چیزها رویدادهایی تبدیل می‌شوند به آینه‌هایی تمام‌د پیش‌روی فرهنگ ایرانی؛ از این‌دست است میدان نقش‌جهان، شاهنامهٔ فردوسی، دیوان حافظ و شاید نسل‌ها زمان نیاز باشد که حافظ و فردوسی‌ای یزاید و نقش جهانی طرح انداخته شود ولی این آینه‌های کم‌تعداد تبدیل می‌شوند به مهم‌ترین نمایندگان فرهنگ برای همیشه؛ استاد محمدرضا شجریان از قبیل همین آینه‌هاست که در دورۀ معاصر ورای موسیقی ایرانی به بهترین وجه فرهنگ ایرانی را نمایندگی کرده است. برایشان سلامتی می‌کنم.



احمد پورنجانی: کاری سخت‌تر از گفتن و نوشتن درباره کسی نیست که مردمان زمانه‌اش او را به‌خوبی می‌شناسند. طعم فضل و هنر و منش و شخصیت او را سال‌های سال در تلخ و شیرین گذر روزگار، بر کام خویش چشیده‌اند، با او در خلوت و جلوت زندگی کرده‌اند، از سبودای دل دوستش می‌دارند و به داشتن او می‌بالند. استاد «محمدرضا شجریان» را می‌گویم. به گمان من، او نه «اسطوره» است که نیاز به رازگشایی و نشانه‌شناسی و این‌زمانی‌کردن - مانند یک شخصیت فراتاریخی - داشته باشد و نه یک «سوپر‌ستار» که جلوه‌گاه عواطف و احساسات و رؤیاهای همه یا بخشی از یک نسل باشد و اسباب سرمستی و شیفتگی و شوریدگی آنان!

پس «شجریان» کیست و چیست؟

اندکی با خود می‌اندیشم و به خوانده‌ها و دانسته‌هایم برمی‌گردم.

می‌گویم: تفاوت چندانی ندارد، چه دانشمند و حکیم و چه هنرمند و فیلسوف، در هر‌بره‌ه از تاریخ و در هر جای جهان، متعلق به نسل خویش‌اند و بازتاب‌دهنده اندیشه‌ها و نگرش‌ها و داشته‌های علمی و خواسته‌ها و ناخواسته‌ها، آندوه‌ها و